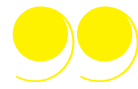


درها قفل شده و دانشجویان معترض راهی برای خروج ندارند. بیست و چهار ساعت این ماجرا ادامه داشت تا نهایتاً با ارائه کارت شناسایی و ثبت چهره، آزاد شدند. اینها را گفتیم که بگوییم همه این فعالان بین‌الملل کذا و امثال خانم شهردار به وقت اینجور وقایع کجا هستند؟ آزادی خواهی گزینشی نیست. در هم بردارید!



## روایت یک دانشجوی ایرانی مقیم پاریس از یک بام دو هوای مسئولان فرانسوی

فائزه آشتیانی  
دانشجوی فلسفه

«وعده دیدار ما شنبه ساعت ۱۴ خیابان تروکیرو» پیامش را که خواندم یک لحظه تصور کردم وسط تهرانم و دارم قرار تجمع در خیابان انقلاب را می‌خوانم. از ابتدای ورودم به فرانسه فهمیده‌ام که اینجا کشور هفتاد و دو ملت است. اینقدر که در هر جا می‌گذاری انواع و اقسام رنگ‌ها و ملیت‌ها را می‌بینی. شاهد مثالش هم کلاس کوچک مان در ترم اول تحصیلی‌ام که بیست و چند دانشجوی از هشت کشور مختلف دور هم جمع شده بودیم. جهانی کوچک که قاره‌های پنجگانه را پوشش می‌داد. در نگاه اول همه چیز بی‌نقص و هم‌راستا با حقوق انواع بشر به نظر می‌رسد. آدم‌ها با فرهنگ و قومیت‌های گوناگون کنار هم زندگی می‌کنند و مشکلی هم برای کسی پیش نمی‌آید. خوش و خرم. اما قضیه اینقدرها هم ساده نیست...



### صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد!

از همان زمان که دو کشور ملوس فرانسه و انگلیس به جان ویرانه‌های امپراطوری عثمانی افتادند و به مثابه ارثی اجدادی، حدود و ثغورش را به نام خودشان سند زدند، مصیبت‌های جنوب غرب آسیا شروع شد. واقعیت این است که دست کم در جای جای تاریخ صد سال اخیر هیچگاه ما (بخوانید مردم مشرق زمین) و چشم آبی‌های مغرب زمین با هم یکی نبودیم. هر چقدر هم که بخواهند با شعارهای آزادمشناسانه منحرف مان کنند، بی‌فایده است. این را وقتی فهمیده‌ام که میان همین کشور هفتاد و دو ملت، مراکش، الجزایر، تونس و اروپایی‌ها را کنار هم دیده‌ام. اینکه کشورت سال‌ها زیر جنگال خصمانه یک خون‌آشام محبوس شده باشد، وحشیانه‌ترین جنایات را تجربه کند و کسی تحت تأثیر این فجاج و محرومیت از زندگی به ناچار به مهاجرت تن داده باشد فرق می‌کند تا اینکه به دلخواه و با میل و برنامه قبلی به کشوری سفر کند. تجربه‌ای که چندین نسل در کشورهای آفریقا یا آن روزگار سپری کرده‌اند. حالا که این را گفتیم اجازه بدهید ذکر خبری هم بکنیم از کتاب «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد»، شرح قصه پرغصه چگونگی قرارداد وازه‌ای به نام «خاورمیانه» و ثمرات بعد از آن. «قدرت‌های اروپایی در آن زمان بر آن بودند که باید نوعی حکومت نظامی مصنوعی در خاورمیانه به وجود آورند تا اساس موجودیت سیاسی آسیای مسلمان را تغییر دهند». «عراق و کشوری را که اکنون اردن نام دارد انگلیسی‌ها اختراع کردند؛ مرزها را سیاستمداران انگلیسی، بعد از جنگ جهانی اول، در نقشه‌ای خالی کشیدند. حدود عربستان و کویت و عراق را یک کارمند دولت انگلیس در سال ۱۹۲۲ تعیین کرد و مرزهای میان مسلمانان و مسیحیان را فرانسه بین سوریه و لبنان، و روسیه بین ارمنستان و آذربایجان شوروی، کشید». این هم چند خط از کتابی که به عقیده این قلم لازم است در طول زندگی حداقل یک دور شمرده و با تأمل بلندخوانی شود. تمام!

### مجهز به سلاح قیچی!

داشتیم در مورد اعتراضات ایرانیان مقیم خارج از ایران که از جمله آن همین پاریس خودمان است حرف می‌زدیم که داغ دل تازه شد و سخن به درازا کشید. برگردیم تروکیرو، حوالی برج ایفل کنار ایرانیان شریفی که آخر هر هفته کار نداشته راه‌ها می‌کنند و قرار می‌گذارند تا شاعری بدهند و... باید بگوییم که متأسفانه یا خوشبختانه دوز ایران دوستی هموطنان در خارج از کشور آنقدر بالا است که تصور قناعت به تجمعات اعتراضی و چند شعار ساده از اساس باطل است. عزیزان مان عزم جزم کرده‌اند که نقطه‌ای در این کره خاکی بدون موضع‌گیری نماند پس میدان رپوبلیک (جمهوری) و دانشگاه فرقی نمی‌کند. دیپلماسی خرد و کلان هم معنایی ندارد. همه برای یکی، یکی برای همه! این می‌شود که خانم دکتر استاد علم روانشناسی شروع می‌کند به آغاز پویش هشتگ زدن به در و دیوار ساختمان‌های اداری، علمی و تاریخی و با استقبال کم‌نظیر متولیان مواجه می‌شود. و با همین فرمان «دانشجو می‌میرد ذلت نمی‌پذیرد» با کمی تغییر و تصرف به سالن‌های دانشگاه سوربن هم کشیده می‌شود و مسئولان امر از این رخداد چنان به وجد می‌آیند که اطلاعیه برگزاری نمایشگاهی تحت عنوان پرطمطراق «زن، زندگی، آزادی» منتشر می‌کنند. داستان به اینجا ختم نمی‌شود و صدر تا ذیل مقامات کشوری و لشکری بسیج می‌شوند تا حمایت خود را با قیچی و امثالهم به رخ ما بکشند. خانم شهردار پاریس که در حرکتی خودجوش، بی‌سابقه و طی مراسمی رسمی چندین تار موی سرش را فدای ایران کرد، نمونه خوبی است که عمیقاً بفهمیم چقدر در این عالم هواخواه داشتیم و بی‌خبر بودیم. دست مریزاد بانو، دست مریزاد!

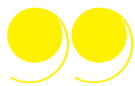
### مرغ همسایه غاز است؟

اگر تا اینجا مطلب را همراه بودید بیاورید در ادامه کمی خاطره بخوانیم. حدود هفت ماه پیش یعنی اواسط آوریل و اواخر فروردین ماه در بحبوحه برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه، به دلیل مخالفت مردم با نماینده هر دو حزب نامزد انتخابات تظاهرات متعددی در شهرهای مختلف برگزار شد. معترضان مقابل مکان‌های پر بازدید تجمع می‌کردند و علیه دو نامزد شعار می‌دادند. مثل همیشه و طبق قانونی نانوشته از جمله مکان‌های معترض خیز همه جای عالم دانشگاه‌ها هستند و خوب در این میان دانشکده ادبیات سوربن جایگاه ویژه‌ای را به خودش اختصاص می‌دهد. القصه اینکه طبق پیش‌بینی جمعیت کثیری از معترضان مقابل دانشگاه حاضر می‌شوند، حراست دانشگاه با وجود تلاش برای مقابله با آنها و ممانعت از ورود موفق نمی‌شود و پیش از بستن در، افراد به داخل محوطه هجوم می‌آورند. طنز ماجرا آنجاست که آن روزها دو هفته آخر برگزاری کلاس‌ها بود و اکثراً مشغول ارائه پروژه‌ها و ارائه‌های پایان دوره بودند. از جمله این حقیر که درست ساعتی بعد از این اتفاق شوم باید تحقیقی ارائه می‌دادم که خدا را صدمرتبه شکر بین رفتن به کتابخانه یا ماندن در خانه دومی را انتخاب کردم و از محبوس شدن پشت درهای بسته در امان ماندم. بعدتر فهمیدیم شورشیان بعد از ورود به دانشگاه در سالن آمفی‌تئاتر گداهای برگزار کرده و با شعار «رئیس‌جمهور حیا کن مملکت رو رها کن» خواستار لغو انتخابات شدند! بعد از آن به صورت سازماندهی شده به طبقات مختلف بنای تاریخی دانشکده دسترسی یافته و با اسپری رنگ دیوارهای نازنین چند صد ساله را شعارکوب کردند. حتی به این حد راضی نشده و شیشه‌ها را شکستند و گروه‌های آموزشی را خرد و خمیر کردند. از آن طرف هم نیروهای امنیتی رسیدند و ساختمان را تحت کنترل گرفتند. حالا همه درها قفل شده و دانشجویان معترض راهی برای خروج ندارند. بیست و چهار ساعت این ماجرا ادامه داشت تا نهایتاً با ارائه کارت شناسایی و ثبت چهره، آزاد شدند. بعد از آن هم دانشگاه تعطیل شد و تا چند هفته نیروی امنیتی اطراف ساختمان و خیابان‌های اطراف تردد داشت. اینها را گفتیم که بگوییم همه این فعالان بین‌الملل کذا و امثال خانم شهردار به وقت اینجور وقایع کجا هستند؟ نمی‌شود که گهی پشت به زمین و گهی زین به پشت! آزادی خواهی گزینشی نیست. در هم بردارید.



### به خانه برمی‌گردیم

ما قطعاً بی‌نقص‌ترین حکومت تاریخ بشر نیستیم اما با همه کوتاهی‌ها و کم‌کاری‌هایمان، برای رشد و تعالی به هیچ‌کس جز خودمان نباید اتکا کنیم. من دنیا دیده می‌گویم کسی در این عالم نیست که ما را به خاطر خودمان بخواد تا وقتی که منفعتی برایش نداشته باشد کوچکترین ارزشی برای ما قائل نمی‌شود، بعد هم که کارش با ما تمام شد بی‌توجه به اینکه چه بلایی سرمان می‌آید، گوشه‌ای رهایمان می‌کند. اول و آخرش خودمان هستیم و قوه‌ای که باید به فعلیت برسانیم و شکوفا کنیم، این صد البته همت مضاعف مسئولان را می‌طلبد و حمایت بیش از پیش‌شان را. راستش را بخواهید چند ماهی است به واسطه عضویت در گروهی که عنوانش «مهاجرت معکوس» است به آینده ایران امیدوارتر شده‌ام. آدم‌های بسیاری را شناختم که بعد از سالیان متمادی زندگی در غرب به کشور بازگشته‌اند یا در حال فراهم کردن مقدمات بازگشت‌شان هستند. آدم‌های بی‌نام و نشان بسیاری که بی‌توجه به این هیاهو در گوشه‌ای مشغول به کار هستند و تا رسیدن به نتیجه و حاصلی که منتظرش بودند از پا نمی‌نشینند. کف روی آب اگرچه به ظاهر پرخروش است ولی از بین رفتنی است، وقتی فرومی‌نشیند آب زلال، شفاف و رونده رخ می‌نماید و دریا شود آن رود که پیوسته روان است...



ما قطعاً  
بی‌نقص‌ترین  
حکومت تاریخ  
بشر نیستیم اما با  
همه کوتاهی‌ها و  
کم‌کاری‌هایمان،  
برای رشد و تعالی  
به هیچ‌کس جز  
خودمان نباید اتکا  
کنیم

